

شب هشتم و نهم جشنواره تئاتر هم سپری شد

جای خالی شگفتی سازان



رضا آشفته

● جشنواره سی‌وسوم تئاتر هنوز آثار نمایشی شاخصی روی صحنه نبرده، البته در این جشنواره کارهای قابل‌قبول بسیار است، اما هنوز جای شگفتی در جشنواره خالی است که به استاد آن بتوانیم این رویداد را به‌خاطر بسپاریم. شاید در این دوشب پایانی هم اجرای شاخصی در میان نباشد، اما در شب‌هشتم عزیز شنگالی، کار قطب‌الدین صادقی ادای دینی به کردهای سوریه و عراق بود که در همه داعش آسیب‌ها و لطامت بسیاری دیده‌اند. نگاه انقلابی و مسولانه او نیز از سوی افراد تحت‌ستم قابل‌تحسین و ستایش است. همچنین در این شب، «هم‌هولی» افسانه ماهیان، جذابیت خود را در دوسوم کار نشان داد. در شب‌نهم نیز اجرای «کتاب‌های لهستان» نتوانست اسم‌ورسم‌دار و تکان‌دهنده همچون تئاتر لهستان باشد. کاری که با همه فوق‌مدرن‌بودنش بازهم یک کار معمولی است. کار ابرافضل کاهانی هم در مدل کارهای برادرش در سینما نتوانست تبدیل به کاری ماندگار در تئاتر شود.

اجرای عزیز شنگالی و فتح کویانی از چنگال دُخیم داعش اتفاق بزرگی است؛ به‌گونه‌ای هنر پیش‌گویانه به‌دنبال اصلاح و عوض‌شدن است و درنکوی بهترشدن وضعیت متعارف انسانی. قلب دکتر صادقی در مقام یک انسان از این همه جنایت و ستم در کویانی و عراق درگرفته که خواه‌ناخواه به‌دنبال بیانش در شکل هنری-نمایشی بوده و به‌همین دلیل هم یک‌نمایش-پرفورمنس را برای این مهم درنظرگرفته است. اینکه بشود با زبان حرکت، نمایشی را بیان کرد، خودش گویای مطلبی بسیار کارساز است. زنان و کودکان و پیرسالان بسیاری در جاکازای مختلف عراق و سوریه و همه‌ی بی‌رحمانه داعش درامان نبوده‌اند. در عزیز شنگالی یک‌کودک کرد و آواره شاهد این ظلم‌ها-به‌ویژه ظلم به زنان- است. او خود نیز آواره است و کرسنه و تشنه و در کوه‌ها زیر هرم آفتاب می‌سوزد و به هوای آزادی پیش می‌رود، آفتاب داغ چشم‌پایش را می‌خشکاند و گوش می‌سند. کرد هم او می‌میرد.

صادقی از ۷۰جوان خواسته در این حرکت‌نمایی نمایشی در پیکر مردمان مظلوم‌کرد و ظالمان سیاه‌پوش داعش نقش‌آفرینی کنند. لحظاتی هست که در آن زندگی-شکل‌آرشد- به رقص و زیبایی حلالت و شیرینی‌اش را درک می‌کنیم و از سوی دیگر همچون یگانگانه با حرکت ورزشی زرمی که بیابکر هیجان ناشی از خشونت خواهد بود، القا می‌شود. پارکوتکارها که ورزشی تلیقی و هیجانی است، به زیبایی، رزشتی و جنایت داعش را نمایان می‌کنند. گروه رقصندگان هم صدمات وارد بر مظلومان را لحظه‌به‌لحظه داععی می‌دهد و سرآخر مقاومت برای راندن نیروی سر‌تصور می‌شود.

شاید دوباره نسبت حضور موسیقی‌سازهای کوبه‌ای با دیگر سازها و حتی نسبش با سکوت بتوان گفت که ضرب‌آهنگ کار دچار مشکل است و گاهی این موسیقی به‌کاررفته گوش‌خراش می‌شود. برای همین نیاز است که در بخش‌هایی سکوت و سکون یا سکوت و حرکت را نمایان کنیم و در بخش‌های حماسی و هیجانی به موسیقی‌سازهای کوبه‌ای بهای بیشتری بدهیم. آواز زن هم گاهی از حوصله خارج است شاید هم‌هولی کُر بتوانند در گرفتن این ابراد موثر باشد و شاید تنوع آوازخوان‌ها بتوانند در این امر کمک‌حال باشند. به هرروی نیاز است که در موسیقی، سکوت و آواز به‌کاررفته در عزیز شنگالی بازنگری شود.

هم‌هوائی‌ای که مبتنی بر زندگی اشخاص واقعی است از سه‌روایت درهم‌تنیده به‌شیوه تک‌گویی نمایشی برخوردار است. زیباترین بخش این مربوط به همسر خلیل شهید است که بازی الهام‌کریا این لحظات را بسیار گیرا می‌کند. همچنین بازی ستاره اسکندری در نقش همسر پنهانی یک‌فوتبالیست و قتل همسر رسمی‌اش نیز جذابیت خاص خود را داشت، اما بازی باران کوثری در روایت همسر یک‌کوهنورد و مرتبط با گم‌شدن او در هیمالیا چندان جذابیتی نداشت. کتاب‌ها از لهستان، به‌گونه‌ای معتراضانه درباره برهم‌زدن روال زندگی در جهان امروز است. این نمایش بر آن است که برای نجات زمین تخیل کند. در این تخیل؛ فضایی فانتزی و غیرمعمول شکل می‌گیرد که انگار زمین را چون بهشتی برای زندگی و تصویر می‌کند. انگار از جایی در دوردست مخترعان برایشان ممکن می‌شود که به کره‌زمین دست یابند و اینجا را به شیوه‌خودشان جایی بهتر برای زندگی کنند.

نمایش پذیرایی با تمام جذابیت‌ها بیشتر از تئاتر ساختار سینمایی داشت، اما می‌توانست در القای تئاتر و داشتن چنین ساختاری بر جاذبه‌های صحنه‌ایش بیفزاید. در پذیرایی ترازوی می‌تواند طلاق قاطعه، یکی از سه‌خواهر این خانواده باشد. همچنین مرگ نگهبان یک ترازدی است که علی (یکی از برادرهای این خانواده) مأمور کنترل ساخت‌وسازهای غیرقانونی شهرداری می‌تواند یکی از عاملان این قتل باشد. همچنین ترازوی چهارشنبه‌سوری، صورت آسیب‌دیده یکی دیگر از پسران خانواده به‌دلیل رفتار ترقه‌انگیز

مراسم رونمایی از «شانه بر موی سپید» نخستین کتاب روزنامه «شرق» برگزار شد

گزارش یک جشن



عکس: پ. امیرخانیچری/شرق

بعد پرسیده بودند همچون جامی چه کسی را دارید؟ و مجدداً پاسخ داده بود که ویکتور هوگو. و این نشانگر این است که ما در عرصه تفکر و ادبیات‌چطور پیشرو بوده و هستیم. امروزه در هنرهای تجسمی بالاترین بها مربوط به آثار هنرمندان ایرانی است و بهای آثار ایرانیان با هنرمندان هیچ‌کجای دیگر جهان قابل‌مقایسه نیست. در سینما و فرهنگ هم اثری در جهان این کتاب گردآمده بود، همچون ابراهیم باستانی‌پاریزی، ابراهیم یونسکی... آمده بودند تا انتشار کتابی که یاد عزیزانسان را زنده کرده بود را شاهد باشند. مهدی رحمانیان، مدیرمسوول روزنامه «شرق» پس از درود بر «روح پاک ماندگاران عزیزی که کتاب «شانه بر موی سپید» با یاد آنها منتشر شده است»، به رسم میزبانی پشت تریبون رفت: «سخن‌گفتن به به‌خودی‌خود، سخت است، در جمع فرهیختگان سخت‌تر هم می‌شود. برحسب وظیفه لازم بود پشت تریبون بیایم و قدرانی کم از تک‌تک شمايي که دعوت ما را پذیرفتید و در مراسم رونمایی حاصل ضمیمه «ماندگاران» روزنامه «شرق» که امروز تبدیل به کتابی دوجلدی شده است، شرکت کنید. حضور یکایک شما را ارج می‌نهم. به مناسبت مسوولیت اندکی که در پروسه انتشار این کتاب و این مجموعه صفحات در روزنامه داشتم، اینجا هستم تا با شما بگویم از روزی که «شرق» هفته‌نامه‌ای محلی بود در استان سیستان‌بلوچستان و بعدها تبدیل به روزنامه‌ای سراسری شد و آرزو داشتیم که اگر تبدیل به یک‌نشریه بین‌المللی نمی‌شد، و این‌لااقل یک نشریه شاخص در منطقه باشد. از سال ۷۷ که «شرق» در قالب هفته‌نامه محلی منتشر شده تا به امروز موانعی را پشت‌سر گذاشته، و اینجا‌نب در همین راستا یادداشتی نوشتم در باب انقطاع تجربه و در این‌باره که باوجود این مشکلات و موانع، تجربه‌نویس‌ها، خبرنگاران، دبیران... نمی‌توانند استجبه‌ای که کسب کرده‌اند را جمع‌آوری کنند و از انباشت تجربه بی‌بهره‌اند. اگر «شرق» از سال ۸۲ که تبدیل به روزنامه شد بی‌وقفه ادامه می‌داد، می‌توانست امروز فقط یک رسانه، که یک‌نگاه فرهنگی و حتی اقتصادی باشد و در منطقه حرف شاخصی داشته باشد، در حالی که عدم انباشت تجربه، «شرق» را از داشتن چنین موقعیتی محروم کرده. اگر شرایط موجود تسهیل و موانع برداشته شود، به کمک همین نیروهای امروزی، می‌توان یکی از بهترین روزنامه‌های منطقه را منتشر کرد. منابع عظیمی که در چهارگوشه کشور عزیزمان، ایران وجود دارد، در حد توان طی این سال‌ها در روزنامه منعکس شده. بخشی از این انعکاس مربوط به ضمیمه ماندگاران روزنامه طی سال‌های ۸۹ تا ۹۲ بوده که به همت پژمان موسوی و سایر دوستان نگاهی انداخته‌ایم به تاریخ زحمات این سرمایه‌های ارزشمند ملی. با انتشار این دوجلد کتاب که حاصل جمع‌آوری آن ضمایم است، امیدوارم راهی برای بازنشر مطالب روزنامه باز شده باشد که دیگر اهالی تحریریه آن را ادامه دهند. از آقای داوود محمدی، سردبیر وقت «شرق»، پژمان موسوی، گردآورنده این مجموعه ضمایم، سایر دبیران و خبرنگاران روزنامه و همین‌طور انتشارات «پیام امروز» که زحمت انتشار این کتاب را در دوجلد نفیس فراهم کرد و همچنین آقای محمدامیر مظاهری تقدیر و تشکر می‌کنم».

پس از مهدی رحمانیان، مدیرمسوول روزنامه، احمد مسجدجامعی، عضو فعلی شورای شهر تهران و وزیر پیشین فرهنگ‌وارشاد، پشت تریبون سالن خلیج‌فارس فرهنگسرای نیاوران رفت و گفت: «شخصیت‌هایی که در کتاب «شانه بر موی سپید» برای گفت‌وگو و فهم صحنیتی انتخاب شده‌اند، چهره‌های شاخص فرهنگ و هنرند که در سطح بین‌الملل مطرح هستند. شاید ما در باب صنعت و تکنولوژی جهانی ناشیام اما بی‌شک در عرصه فرهنگ و هنر جهانی هستیم. کجای دنیا امثال حافظ و سعدی وجود دارد؟ یک‌بار با یک شخصیت فرانسوی صحبت شده بود، پرسیده بودند شما مثل مولوی چه کسی را دارید؟ پاسخ داد ویکتور هوگو، پرسیدند مثل سعدی چه ادیبی دارید؟ باز هم پاسخ داده بود ویکتور هوگو.

عسل عباسیان:پیشکسوتان عرصه مطبوعات و البته ادبیات و هنر ایران گردهم آمدند تا از نخستین کتاب روزنامه «شرق» که به همت انتشارات «پیام امروز» در دوجلد روانه بازار نشر شده رونمایی کنند. علاوه‌بر سیدمحمود دعالی، هادی خانیکی، لیلی گلستان، شاهرخ نویسرکانی، کامبیز درمیخش، محمدعلی ابطحی... و خانواده بزرگانی که جشن نامه آنان در این کتاب گردآمده بود، حضور یکایک باستانی‌پاریزی، ابراهیم یونسکی... آمده بودند تا انتشار کتابی که یاد عزیزانسان را زنده کرده بود را شاهد باشند. مهدی رحمانیان، مدیرمسوول روزنامه «شرق» پس از درود بر «روح پاک ماندگاران عزیزی که کتاب «شانه بر موی سپید» با یاد آنها منتشر شده است»، به رسم میزبانی پشت تریبون رفت: «سخن‌گفتن به به‌خودی‌خود، سخت است، در جمع فرهیختگان سخت‌تر هم می‌شود. برحسب وظیفه لازم بود پشت تریبون بیایم و قدرانی کم از تک‌تک شمايي که دعوت ما را پذیرفتید و در مراسم رونمایی حاصل ضمیمه «ماندگاران» روزنامه «شرق» که امروز تبدیل به کتابی دوجلدی شده است، شرکت کنید. حضور یکایک شما را ارج می‌نهم. به مناسبت مسوولیت اندکی که در پروسه انتشار این کتاب و این مجموعه صفحات در روزنامه داشتم، اینجا هستم تا با شما بگویم از روزی که «شرق» هفته‌نامه‌ای محلی بود در استان سیستان‌بلوچستان و بعدها تبدیل به روزنامه‌ای سراسری شد و آرزو داشتیم که اگر تبدیل به یک‌نشریه بین‌المللی نمی‌شد، و این‌لااقل یک نشریه شاخص در منطقه باشد. از سال ۷۷ که «شرق» در قالب هفته‌نامه محلی منتشر شده تا به امروز موانعی را پشت‌سر گذاشته، و اینجا‌نب در همین راستا یادداشتی نوشتم در باب انقطاع تجربه و در این‌باره که باوجود این مشکلات و موانع، تجربه‌نویس‌ها، خبرنگاران، دبیران... نمی‌توانند استجبه‌ای که کسب کرده‌اند را جمع‌آوری کنند و از انباشت تجربه بی‌بهره‌اند. اگر «شرق» از سال ۸۲ که تبدیل به روزنامه شد بی‌وقفه ادامه می‌داد، می‌توانست امروز فقط یک رسانه، که یک‌نگاه فرهنگی و حتی اقتصادی باشد و در منطقه حرف شاخصی داشته باشد، در حالی که عدم انباشت تجربه، «شرق» را از داشتن چنین موقعیتی محروم کرده. اگر شرایط موجود تسهیل و موانع برداشته شود، به کمک همین نیروهای امروزی، می‌توان یکی از بهترین روزنامه‌های منطقه را منتشر کرد. منابع عظیمی که در چهارگوشه کشور عزیزمان، ایران وجود دارد، در حد توان طی این سال‌ها در روزنامه منعکس شده. بخشی از این انعکاس مربوط به ضمیمه ماندگاران روزنامه طی سال‌های ۸۹ تا ۹۲ بوده که به همت پژمان موسوی و سایر دوستان نگاهی انداخته‌ایم به تاریخ زحمات این سرمایه‌های ارزشمند ملی. با انتشار این دوجلد کتاب که حاصل جمع‌آوری آن ضمایم است، امیدوارم راهی برای بازنشر مطالب روزنامه باز شده باشد که دیگر اهالی تحریریه آن را ادامه دهند. از آقای داوود محمدی، سردبیر وقت «شرق»، پژمان موسوی، گردآورنده این مجموعه ضمایم، سایر دبیران و خبرنگاران روزنامه و همین‌طور انتشارات «پیام امروز» که زحمت انتشار این کتاب را در دوجلد نفیس فراهم کرد و همچنین آقای محمدامیر مظاهری تقدیر و تشکر می‌کنم».

پس از صحبت‌های مسجدجامعی، تصویر ماندگاران چو ن بنان، علیرضا فرهمند، جلیل شهناز، حسن کسای و دیگرانی که یادشان در «شانه بر موی سپید» زنده شد، بر پرده سپید سالن خلیج‌فارس نقش بست و در پس‌زمینه این تصاویر آواز شان به گوش می‌رسید که: «شد خزان گلشن آشنایی» و پس از نمایش تصاویر بزرگانی که یادشان با ماست، «محمد بقایی (ماکان)» بر صحنه حاضر شد و چنین گفت: «تصاویری که بر پرده نقش بست انگار همه تصویر معشوق ما بود و اشک به چشمانمان آورد. عنوان این کتاب «شانه بر موی سپید» به اندازه خود، «موی کتاب ارزشمند است؛ چرا که به قول خاقانی: «موی چون نیست غم شانه مخور»، عنوان این کتاب به‌راستی توانسته است حق مطلب را درباره این بزرگان ادب و اندیشه همچون عبدالحسین زرین‌کوب زنده کند».

نویسنده «آملات ایرانی» گفت: «در تاریخ فرهنگی این کشور، همواره ناله‌هایی در میان نویسندگان، شاعران، اندیشمندان و متفکران ایرانی وجود داشته که نشان می‌دهد جامعه و قدرت حاکم قدر آنان را به‌درستی نمی‌شناسد. مصداق‌های این شکایت‌ها را می‌توان در اشعار سنایی یافت. در «چهار مقاله» عروضی در باب دبیری، راوی از نویسنده‌ای سخن می‌گوید که در چراغش روغنی باقی نمانده است. سعدی نیز از این زمره خارج نیست».

وی افزود: «در دوران متاخر نیز اکثر نویسندگان و شاعران وضعیت اسفناکی داشته‌اند مانند: سیداشرف‌الدین کیلانی. و در دوران جدیدتر اشخاصی مانند دکتر عبدالحسین زرین‌کوب و آخوان‌ثالث، دنیا را در بدترین شرایط مادی ترک کردند. ولی چرا همواره باید اهالی فرهنگ و هنر با چنین مشکلاتی مواجه باشند؟

این پژوهشگر در پاسخ به پرسش خود گفت: «حدود ۲۰سال است که اصطلاحی برای این پرنس ساختهام و آن اصطلاح «تفکر خامه‌ای» است. کافی است که نگاهی به نام شهرها و کتابخانه‌ها و خیابان‌های شهرهایمان داشته باشیم. نام هیچ اهل هنر و فرهنگ و ادبی جز حافظ، سعدی، مولوی، فردوسی و خیام دیده نمی‌شود. حتی نظامی و سنایی نیز چندان به حساب نمی‌آیند. چرا کسی درباره غضناری رازی سخن نمی‌گوید؟ چرا در سبزووار نام هلالی فتعایی بر سر‌در نمی‌شود؟ چرا در تهران حتی کوچه و خیابانی دیده نمی‌شود؟ چرا در شهر تهران نام دهخدا حتی بر سر یک پس‌کوچه نیست؟ باور کنید بعد از فردوسی هیچ‌کسی نبوده که مانند دهخدا برای زبان فارسی ۳۰سال رنج برده باشد».

بقایی (ماکان) در انتقاد از نامگذاری خیابان‌های شهر و فراموشی اهل فرهنگ ادامه داد: «کافی است یک ورزشکار به خارج از کشور برود و مقامی کسب کند، بسیار سریع چند ورزشگاه و حتی میدان را به نام

او تغییر می‌دهند. ولی هیچ‌کس به این نکته توجه نمی‌کند که اگر دهخدا و امثال او نبودند، هیچ‌گاه چنین ورزشکارانی امکان رشد نمی‌یافتند. چرا چنین اتفاقی نمی‌افتد؟ زیرا برخی مسوولان ذهن فرهنگی ندارند». او نهایتاً با اشاره به کتاب زیرچاپ‌خود با نام «نگرش‌های ایرانی» گفت: «آسمان پرستاره فرهنگ ایران باید یکجا نگریسته شود. در غریبان‌صورت، باید با ماهواره یا به قول برخی «عَلمِ شیطان» مبارزه کرد. زیرا جوانان ما دیگر با فرهنگ خود آشنا نیستند. من سوکند می‌خورم که صداسوسما در طول این سال‌ها حتی یک برنامه ۳۰دقیقه‌ای درباره منوچهری‌دامغانی تهیه نکرده است. چرا نباید در ده‌های اخیر چهره‌هایی مانند بهار، دهخدا، مینوی، همای، فروزافر، خانلری، معین، شاملو و سیمین‌بانوها پرورش یابند؟ او در بیان علت این مساله گفت: «دستگاه‌های بزرگ فرهنگی ما تفکر خامه‌ای دارند. برخی از چهره‌های سفارشی بزرگ، حتی برای همسایگانشان شناخته‌شده نیستند. چهره ماندگار کسی است که در تاریخ فرهنگی این مملکت ماندگار شود. ایرانی‌بودن به داشتن یک ملی و شناسنامه مهمور به ثبث احوال نیست. ایرانی‌بودن یعنی داشتن روح ایرانی، یعنی داشتن روحیه‌ای مانند روحیه ماندگارانی که نامشان در کتاب «شانه بر موی سپید» دیده می‌شود».

او سخنان خود را اینطور پایان داد: «وقایع اتفاقیه» سه‌ماه زودتر از نیویورک‌تایمز به چاپ رسید ولی عمر «وقایع اتفاقیه» به سرعت به پایان رسید و نیویورک‌تایمز همچنان یکی از پرتیراژترین و موثرترین روزنامه‌های جهان است که روزهای یکشنبه در ۳۰۰ صفحه منتشر می‌شود؛ علت آن است که وقایع اتفاقیه به دستور سلطان صاحبقران به یک بولتن مدیحه‌سرایی تبدیل شد. خلاصه آنکه ساکنان کوی معرفت نباید سردگریبان باشند. قلم‌ها نباید با جوهر دولتی پر شود. کتاب‌ها باید به‌واقع خواندنی،

باشد و روزنامه‌ها و مطبوعات باید با حفظ رعایت استانداردهای پذیرفته‌شده حاکمیت به کار خود ادامه دهند».

پیام «عبدالحجیم جعفری»، مؤسس انتشارات امیرکبیر که از مدعین مراسم بود اما به‌دلیل کسالت نتوانسته بود در مراسم حضور یابد، اما در پیامی از دست‌اندرکاران انتشار و گردآوری کتاب تقدیر کرد، خوانده شد. پس از این، چهره ماندگاران کهنسالی

که در قید حیاتند و برخی از آنها نظیر مجید درخشانی، نوش‌آفرین انصاری، توران میرهادی، ایران درودی، جواد مجابی، سیدعلی صالحی و... در مراسم هم حضور داشتند بر پرده نمایش نقش بست و باز بنان بود که در دستگاہ بیت اصفهان می‌خواند: «من که فرزند این سرزمینم، در بی توشه‌ای، بخوشه‌چینم، سپس «فریدون مجلسی» هم با یاد دکتر ندوشن که در کتاب «شانه بر موی سپید» حضور دارد اما نتوانسته بود به دلیل کسالت در محفل عصر پنجشنبه روزنامه «شرق» حاضر شود، گفت: «حفظ تاریخ فرهنگ ایران را که بس طولانی است، افراد زیادی به دوش نگرفته‌اند. قشر بسیار اندکی از جامعه این وظیفه را پذیرفته‌اند و گروهی بوده‌اند که فرهنگ این مرزوبوم را از هجوم مغول‌ها در امان نگه داشته‌اند و به دست حافظ و سعدی رسانده‌اند و پس از آن در اختیار افراد جدیدتر قرار داده‌اند».

سیدفرید قاسمی، دیگر میهمانی بود که پشت تریبون رفت تا از اهمیت کار روزنامه‌نگاری بگوید: «روزنامه و روزنامه‌نگاری، خدمات ارزشمندی به این کشور ارزانی داشته است. دانشنامه‌نگاری معاصر ایران از دل روزنامه‌نگاری به وجود آمد. آنچه بعدها شیوه‌نامه ویرایش نامگذاری شد با روزنامه وارد جهان نوشتاری فارسی شد؛ آن هم با نام «اصول تنقیط و رموز متداول در محررات فارسی». پیشینه بسیاری از حرفه‌ها را فقط با تئورق روزنامه‌های ایران می‌توان

یافت. اما این منبع بی‌بدیل به وسیله عاجزان از سرعت توأم با دقت، که همه اشتها را خود را مدیون روزنامه و رسانه‌نگاران هستند، گاهی مورد بی‌مهری قرار می‌گیرد».

پژمان موسوی به‌عنوان گردآورنده «شانه بر موی سپید» هم پس از اجرای زنده تک‌نوازی پیانو توسط مزدا انصاری، از شاگردان جواد معروفی پشت تریبون رفت و برای حضار از روی متنی که پیش‌تر آماده کرده بود خواند: «روزنامه‌نگارم، این را باید همین اول کاری بگویم. باید بگویم، چراکه خیلی چیزها را مدیون همین دوکلمه به‌هم‌پیوسته هستیم: خیلی چیزها از جمله همین چندده‌هزارکلمه‌ای که خیلی دوستان دارم و کنار هم نشسته‌اند تا بشوند این کتاب قطور. حاصل این سی‌واندی‌سال زندگی‌ام روی این کره‌خاکی، یک دل سیر – و گاه البته، با آه و سودا- روزنامه‌نگاری است و البته حشرنوشتر با انسان‌هایی که خیلی انسان‌اند؛ انسان‌هایی که وقتی دایره بی‌ادعای دورشان را دور می‌زنی، تازه می‌فهمی عمرشان چقدر کم به شمار می‌آید و زندگی کیشمان است. آدمی است دیگر، که باید بنشیند برای خودش فکر کند و اولین قدم‌هایش را حتی اگر لرزان باشند، به یاد بیاورد.

قدردان باشد نسبت به همه‌چیزهایی که برایش خوبی آوردند. مثل همین روزنامه‌نگاری، شغلی که از وقتی خودم را شناختم، آرزوی انجام‌دادنش را داشتم». او در بخش دیگر سخنانش گفت: «روزنامه‌نگاری را دوست داشتم و دارم چرا که کنار پیچ‌وخم‌های گاه زجرآورش، خیلی خوب به من آموخت آدم‌ها خیلی بیشتر از آنکه فکرش را می‌کنیم یا از راه دور می‌بینیشان. ارزش دارند؛ اینکه آدم‌ها، همان‌ها که عمرشان را برای زیاترکردن دنیا ما گذاشتند، خیلی بیشتر از آنچه هست، محتاج توجهند. اینکه ما آدم‌ها همیشه یک چیز خیلی بزرگ را توی زندگی فراموش می‌کنیم؛ یک چیز خیلی ارزشمند را که توی همه‌هم و هیاهوی پرصدای این‌روزهایمان دارد هی کم‌رنگ و کم‌رنگ‌تر می‌شود. ما انسان را نمی‌بینیم. ارزشش را قدر نمی‌گذاریم. گاه به شمارمان نمی‌آید انسانیت». در پایان مراسم «غلامرضا امامی» نویسنده و مترجم هم با اقتضاد از آلزایمر و انقطاع فرهنگی که ما ایرانیان دچارش هستیم، لب به سخن گفتد: «کار پژمان موسوی، پلی برای شناخت چهره‌های ماندگار فرهنگی است که نام و یاد آنان در «شانه بر موی سپید» جاودانه شده است.» و سپس از عملکرد رسانه ملی انتقاد کرد: «دریغ است که انتشار کتاب در صداسوسما بازتابی ندارد و هم‌میهنان ما از انتشار کتاب‌های تازه بی‌خبرند. دریغ است که در این کشور کتاب در ۵۰۰ نسخه نشر یابد. قرن‌ها پیش در حدود ۷۹۹هجری قمری ابن‌بطوطه، سیاح شهیر که به چین سفر کرده بود در سفرنامه‌اش چنین می‌نکار: «سوار کشتی شدیم و امیرزاده آوازهای فارسی را بسیار دوست داشت. آوازخوانان فارسی چندین‌بار در آن زمان و آن دیار از شیراز تا چین را درنوردید و به ۵۰سال نرسیده ورد زبان چینیان است.

نسل جوان، کسانی چون اصغر فرهادی را به جهان هدیه داده است با جایزه اسکارش. هرچند باوجود بودجه انقباضی وزارت ارشاد، معاونت فرانسه، فرهنگ فرنگی کوشش‌های سودمند و تلاش‌هایی را که گسترش و بهبود شمارگان کتاب و کتابخوانی به کار می‌بندد.» و در پایان این مترجم، نیت مبارک روزنامه «شرق» و اقبال مسوولان روزنامه به نشر کتاب را به فال نیک گرفت. آسمان انکار دست از اعتصاب چندروزه‌اش برداشته بود تا چهره تهران را برود. قطره‌های باران، در حوالی میدان نیاوران برای بدرقه محفلی که به یاد بزرگان و نیکان ایران‌زمین برگزار شده بود، سر فرود می‌آوردند.

نجف دریابندری در آی‌سی‌یو



● نجف دریابندری که اواخر آبان امسال دچار عارضه مغزی شده بود، باردیگر راهی بیمارستان شد. این مترجم صاحب‌سبک این‌بار بر اثر خونریزی داخلی در بخش مراقبت‌های ویژه بستری شده است. علی‌دهباشی، پژوهشگر حوزه ادبیات و از دوستان نجف دریابندری، در گفت‌وگو با «مهر» بااشاره به اینکه دریابندری چهارشنبه هشت‌بهمن به‌علت خونریزی داخلی به بخش آی‌سی‌یو بیمارستان ایرانمهر در تهران منتقل شده، گفت: من ساعت ۱۱:۳۰ جمعه به ملاقات آقای دریابندری رفتم و ایشان همچنان تحت مراقبت‌های ویژه است. به‌گفته‌وی، پژوهشکان بیمارستان ایرانمهر تلاش می‌کنند با تزریق خون، دریابندری را به حالت عادی برگردانند. نجف دریابندری ۲۲آبان امسال هم بر اثر عارضه مغزی روانه همین بیمارستان شد که البته چندروزبعد بهبودی خود را بازیافت و از بیمارستان مرخص شد. او چندسال قبل هم دچار حمله مغزی شده بود. دریابندری سال۱۳۰۹ را آبادان به دنیا آمده و پدرش ناخداخلف برای اینکه او را زودتر به مدرسه بفرستد، تاریخ تولد او را یک‌سال جلوتر برد، به‌همین‌خاطر در شناسنامه دریابندری تاریخ اول شهریورسال۱۳۰۹ به‌عنوان روز تولد او درج شده است. فهیمه راستکار، همسر هنرمند این مترجم، نویسنده و منتقد هنری-ادبی، چندسال پیش از دنیا رفت، این روح فرهنگی با همکاری هم کتاب «مستطاب آشپزی» را تدوین کردند. «پیرمرد و دریا» (ارنست همینگوی)، «بیگانه‌ای در دهکده» (هاکلیتری فین» (مارک توائن)، «میاپیر و دیوانه» (جبران خلیل جبران) و «گاتلم» و «بیلی باگتیک» (دکترف) از معروف‌ترین ترجمه‌های دریابندری هستند.

«تقوایی» در مزار «شکبایی»



● شرق: مسوولان سینمایی به‌همراه ناصر تقوایی، پنجشنبه نهم بهمن بر سر مزار هنرمندان حضور پیدا کردند. این برنامه در آستانه شروع به‌کار سی‌وسومین جشنواره فیلم فجر با حضور ناصر تقوایی، حجت‌الله ایوبی، رئیس سازمان سینمایی، علیرضا رضاداد، دبیر جشنواره فیلم فجر، حبیب ایل‌بیگی، رئیس اداره کل نظارت و ارزشیابی، حمیدرضا فرجی، مدیرکل سینمای حرفه‌ای و رمضانعلی حدیدی‌خلیلی، سرپرست بنیاد سینمایی فارابی برپا شد. در این برنامه، ایوبی بر مزار هنرمندان درگذشته اسما، چهره‌هایی همچون مرتضی احمدی، مجید بهرامی، احمد رسول‌زاده، عظیم جوانوچ، حمیدمهرآز و... دسته‌گل گذاشت. تقوایی هم بر مزار هنرمندانی همچون خسرو شکبایی، ناصر گیتی‌چاه، سیف‌الله داد، حمید سمندریان، حسین کسبیان، باقر صحرارودی، بابک بیات و... حاضر شد و بر مزار خسرو شکبایی بازیگر فیلم «کاغذ بی‌خط»، آخرین فیلمی که تقوایی ساخته است، گل گذاشت. مسوولان سینمایی سپس به حرم امام(ره) رفتند و با آژمان‌های بنیانگذار انقلاب اسلامی تجدید میثاق کردند.

نامه سرگشاده محسن شریفیان به جنتی:

چراغی که به‌خانه رواست

● شرق: محسن شریفیان در نامه‌ای به وزیر ارشاد در مورد بی‌توجهی به ارکسترهای کشور انتقاد کرده و دعوت از ارکستر سمفونیک عراق را در شرایطی که ارکسترهای ملی و سمفونیک تهران در جشنواره موسیقی سال‌جاری حضور ندارند، نادرست می‌داند. وی در ابتدای این چنین آمد: «در برنامه سی‌امین جشنواره موسیقی فجر از اجرای ارکستر سمفونیک عراق خبر قی داده شد؛ در حالی که در این برنامه هیچ خبری از اجرای ارکستر ملی ایران یا سمفونیک تهران نیست. می‌دانم وضعیت نامطلوب و رو به تعطیل ارکسترهای یادشده به دوره قبل از کشما‌بازی‌م کرد و با تاکید شخص شما و همکارانتان این احیای آن هم اطلاع دارم. اما سوال اینجا‌ست که چرا در این شرایط از ارکسترسمفونی عراق برای حضور در جشنواره موسیقی فجر دعوت می‌شود؟»

او در ادامه نامه عنوان کرده است: «آیا می‌دانید ارکستر سمفونیک کشور به‌نوعی هویت فرهنگی آن ملت محسوب می‌شود؟ در این تریب باید کدام هزینه و با چه هدفی ارکستر عراق به جشنواره دعوت می‌شود؟ من نژادپرست نیستم ولی در چنین شرایطی دعوت از ارکستر سمفونیک عراق باعث تحقیر من به‌عنوان یک ایرانی می‌شود؛ از طرفی چراغی که به خانه رواست به مسجد حرام آمده.